

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۶، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۳

بررسی مؤلفه‌های عشق در اشعار فریدون مشیری و محمد ابراهیم

أبوسنه* (علمی - پژوهشی)

دکتر عباس گنجلی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری

آزاده قادری

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری

چکیده

مشیری و أبوسنه از چهره‌های شاخص شاعران نوستالژیک ادبیات معاصرند که بنا بر ضرورت و نیاز جامعه‌ای که در آن زیسته‌اند، به سرودن اشعار عاشقانه پرداخته‌اند. عشق در اشعار این دو شاعر از سطح محدود عواطف دو انسان نسبت به هم فراتر رفته و به عقیده‌ای مستحکم برای نجات بشریت از غم و اندوه‌ها و ساختن مدینه فاضله بدل گشته و در حقیقت، جوهره حقیقی نجات انسان و انسانیت شده است. این دو شاعر بین وجدان و عشق فردی و جمعی خویش پیوند برقرار کرده‌اند که این مهم در اشعار أبوسنه بارزتر است. از این‌رو، در عاشقانه‌هایشان از عشق به وطن، آزادی و انسانیت سخن گفته‌اند که نگرش رمانتیک و در عین حال، واقع‌گرایانه آن‌ها با زبان نرم و زلال شعریشان بر اثرگذاری این اشعار در بین مخاطبین می‌افزاید.

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۲/۱۱/۱۵
abbasganjali@yahoo.com

ghaderi_132@yahoo.com

*تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۵/۲۳
نشانی پست الکترونیکی نویسندگان مسئول:

تأکید اغلب شاعران بر مفهوم عشق - با وجود همه ناکامی‌ها و سختی‌ها - از آن روی بوده که عشق و محبت در ساماندهی جامعه آرمانی و ایجاد سلامت روانی جامعه موثر است. با توجه به این مهم، این جستار در پی آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی شاخصه‌های عشق در اشعار این دو شاعر پرداخته و گوشه‌ای از افکار و تلاش‌های این دو ادیب را در جهت تعالی جامعه‌شان باز گو کند.

واژه‌های کلیدی: عشق، نوستالژی، اشعار عاشقانه، آبوسنه، مشیری.

۱- مقدمه

شاعری که از عشق سخن می‌گوید، ما را به یاد هسته‌های نخستین زندگی خودمان می‌اندازد و به قلب حساسیت‌های انسانی رجعت می‌دهد و در میان همه‌های بی‌مصرف و صداهای تو خالی، جیغ‌های شوم و قیافه‌های کابوسی وحشت‌زده، ما را به یاد پاک‌ی و صفای خود می‌اندازد. ارزش اشعار عاشقانه در نجات روح شاعر نیست؛ بلکه در نجات روح معصوم بشریت است. شعر عاشقانه از یک نظر خصوصی‌ترین شعر دنیاست که خود به خود تبدیل به نوعی شعر اجتماعی، تاریخی و البته سیاسی می‌شود (براهینی، ۱۳۷۱: ۳۸۷). تعریف افلاطون از عشق نیز خود بیانگر چنین نکته‌ای است: «عشق روحی بزرگ است مانند تمام ارواح؛ وسیله‌ای است بین الوهیت و انسان فانی؛ به این معنا که عشق تنها وسیله‌ای است که انسان را به سر منشأ آفرینش متصل می‌سازد» (فرشید و شاهین زاده، ۱۳۸۲: ۸۸). از این رو، ضرورت خواندن و ترویج اشعار عاشقانه همواره در جوامع نمود می‌یابد و در حقیقت، همان سخن حافظ است که می‌گوید:

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

(حافظ، ۱۳۸۵: ۲۵۶)

در این جستار برآنیم تا ضمن بررسی مؤلفه‌های عشق در عاشقانه‌های مشیری و آبوسنه و بیان ویژگی‌های شعری آن دو، به پرسش‌های زیر پاسخ گوئیم:

چه عواملی در تغییر رویکرد دو شاعر از رمانتیسم محض به واقعگرایی موثر بوده است؟ نمود و تصویرپردازی مؤلفه‌های رمانتیسم در اشعار این دو به چه شکل بوده و چه مسایلی

درس‌آمد شدن مؤلفه عشق در میان دیگر مؤلفه‌ها و جهت یابی آن به سمت نوستالژیک شدن نقش داشته است؟

درباره پیشینه این پژوهش، باید گفت که پس از جستجو در سایت مجلات علمی داخل و خارج کشور، به ویژه مجلات موجود در پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی، هیچ مطلبی که کاملاً با موضوع مورد بحث همخوانی داشته باشد، یافت نشد و تاکنون پژوهشی تطبیقی در مورد این دو شاعر انجام نشده است. اما در زمینه شعر و سبک شعری این دو شاعر به صورت جداگانه مقالاتی موجود است؛ از جمله بررسی فرایند نوستالژی در اشعار فریدون مشیری نوشته مهدی شریفیان، اسطوره‌گرایی در اشعار فریدون مشیری نوشته مهدیه محمدیان و کتابی به نام چهل سال شاعری از مهشید مشیری. البته لازم به ذکر است متأسفانه پژوهشگران تاکنون کمتر به اُبو سنّه توجه داشته‌اند و تنها پژوهش‌های موجود در باره این ادیب، «دراسه فی شعر محمد ابراهیم اُبو سنّه و حیاته»؛ نوشته نسرین وقاد و کتاب «محمد ابراهیم اُبو سنّه الخطا والأثر» نوشته عبدالحکم علامی است.

۲- بحث

۲-۱- محمد ابراهیم اُبو سنّه

در سال ۱۹۳۷ میلادی در مصر به دنیا آمد. در مدرسه «شیوه کاردخان» مشغول حفظ قرآن گردید. تحصیلات عالی خود را در دانشکده عربی «الأزهر» به پایان رساند، قبل از پایان تحصیلات خود در «الأزهر» بسیاری از شعرهای خود را در مجلات مشهور ادبی کشورهای عربی به چاپ رساند (اُبو سنّه، ۱۹۸۵: ۹). اُبو سنّه دارای احساسی لطیف و اسلوبی نرم، سحرانگیز و زیباست. سبکی رمزگونه دارد و عناصر شعری را در شکل رمزی به کار می‌گیرد. وی شاعری وطن‌گراست و شعرش بیانگر رویکردهای انسانی و اجتماعی‌ای می‌باشد که میان عشق فردی و وجدان خویش و عشق و وجدان اجتماعی ارتباط و پیوند برقرار کرده است. اُبو سنّه از شاعران دهه ۵۰ است که تحت تأثیر حرکت جدید شعر قرار گرفته، اما نه تأثیری که کورکورانه تقلید محض باشد. این گرایش او همراه با محافظه-کاری بوده و به خاطر تحصیل در الازهر و حفظ قرآن کریم نمی‌توان او را چه در سطح فکری و چه ادبی و فنی، خالی از میراث‌های عربی دانست. از جمله عوامل مؤثر در غنای

فرهنگی شعر او عبارتند از: زندگی روستایی، تربیت دینی، گرایش فطری، ادبیات عربی و غربی، محیط فرهنگی و تحولات سیاسی و اجتماعی (وقاد، ۲۰۰۷: ۱۵). او آثار بسیاری دارد: «قلبی و غازلۀ الثوب الازرق» (قلب من و آن بافندۀ لباس آبی)، «حدیقه الشتاء» (باغ زمستان)، «الصراخ فی الآبار القدیمة» (فریاد در چاه های قدیمی)، «أجراس المساء» (زنگ های شب)، «تأملات فی المدن الحجریه» (درنگ هایی در شهرهای سنگی)، «البحر موعدا» (وعده گاه ما، دریا)، «مرايا النهار البعید» (تصاویر روز دور) و... کتاب های پژوهشی در زمینه ادبیات از جمله: قصائد لاتموت، دراسات فی الشعر العربی، فلسفه المثل الشعبي، تجارب نقدیه و قضایا ادبیه، تأملات النقدیه فی الحدیقه الشعریه و... این شاعر و ادیب معاصر کماکان با قلم توانایش در خدمت ادبیات و فرهنگ جامعه خویش است.

۲-۲- فریدون مشیری

در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی در تهران در خانواده ای ادیب و فرهنگ دوست چشم به جهان گشود؛ سرودن شعر را از ۱۵ سالگی شروع کرد. او در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شد، اما آن را به پایان نبرد. کار وی خبرنگاری و نویسندگی بود؛ ۳۰ سال در این زمینه کار کرد و سال ها عضو هیأت تحریریه مجلات سخن، سپید و سیاه و چند نشریه دیگر بود. شعر مشیری شعری عاشقانه، لطیف، نرم، اندوهگین، رمانتیک، سطحی، احساساتی و در عین حال، بسیار صمیمی است. در مرز میان شعر کهن و شعر نو و البته با گرایش مسلط به شعر نو سیر می کند. ساده سرایی از ویژگی های شعری اوست؛ با بیان شاعرانه از مسایلی سخن می گوید که کم و بیش زندگی روزانه آدمیان را پر کرده است و به همین خاطر، به ذهن توده مردم نزدیک تر است و در میان اقشار شعرخوان جامعه ما طیف وسیع تری را به خود جلب کرده است (یعقوب شاهی، ۱۳۷۳: ۱۱۶).

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک) درباره مشیری چنین می گوید: «مشیری می کوشد که شعرهایش را به طبقه وسیعتری از جامعه ما - که اکنون حوصله جستجو و کوشش برای گشودن زمزمه های شعر شاعران تندرو و افراطی را ندارد و هنوز موازین پسندش کم و بیش از شعر سنتی سرچشمه می گیرد - عرضه کند و در این راه توفیقی یافته

که کمتر نصیب شاعری از معاصران ما شده است. راز این توفیق را در دو، سه خصوصیت شعر مشیری می‌توان جستجو کرد که نخستین آن زبان نرم، هموار و ساده اوست. شعر او به یک بار خواندن تمام زیبایی‌های و رازهای خود را به خواننده می‌بخشد، سعدی هم زیبایی‌ها و هنرهای شعرش را در یک لحظه به خواننده عرضه می‌دارد... به نظر من مشیری به سعدی نزدیک است و این قلمرو مورد پسند خواننده است. مضامین شعرش حوادثی است که برای همه کس ممکن است روی دهد، اما همه کس نتواند آن را شاعرانه بیان کند و این کار توفیقی بزرگ است برای او» (مشیری، ۱۳۷۵: ۱۶۳۴). از جمله مجموعه شعرهای وی «تشنه طوفان»، «گناه دریا»، «نایافته»، «ابر و کوچه»، «بهار را باور کن»، «از خاموشی»، «مروارید مهر»، «آه باران»، «آواز آن پرنده غمگین» و چند کتاب دیگر در زمینه‌های مختلف ادبی است. این ادیب ایرانی در آبان ماه سال ۱۳۷۹ دیده از جهان فرو بست.

۲-۳- واقع‌گرایی یا رمانتیسم

مکتب رمانتیسم عرصه بیان موضوعات و مفاهیم عاطفی به شکل تخیلی است. رمانتیسم دو مرحله دارد: رمانتیسم احساساتی (فردی) و رمانتیسم اجتماعی؛ که این اخیر-رمانتیسم اجتماعی-در ظهور مکتب رئالیسم (واقع‌گرایی) تأثیر به‌سزایی داشته است (روزبه، ۱۳۸۱: ۵۴).

بسیاری از پژوهشگران در مورد حدود هویت شعری ابوسنه دچار اختلاف نظر هستند؛ چرا که وی صفات رمانتیسم و واقع‌گرایی را در تجربه شعری اش با یکدیگر آمیخته است. برخی از پژوهشگران، شعر ابوسنه را نیز در ردیف اشعار رمانتیک دانسته‌اند و اینگونه توصیف کرده‌اند: «شهسواری رمانتیک که خیالی توانا دارد». شگری عیاد می‌گوید: «او شاعری رمانتیک است در حد افراط» (عیاد، ۱۹۷۸: ۹۳). پژوهشگران برای متصف کردن او به رمانتیسم محض به دیوان‌های او، نمایشنامه‌ها، و دانش زبانی این شاعر استناد می‌کنند (وقاد، ۲۰۰۷: ۲۲).

به طور کلی، مرزبندی میان واقع‌گرایی یا رمانتیسم به طور دقیق امکان‌پذیر نیست. بر خلاف نظر برخی از پژوهشگران که ابوسنه را شاعری صرفاً رمانتیک دانسته‌اند، او شاعری

واقع‌گرا و ملتزم به جامعه است که خودش و احساساتش را از خلال مردم و وطنش بیان می‌دارد. دیدگاه شوقی ضیف خود گواهی بر این مدعاست؛ شوقی ضیف می‌گوید: «آنگاه که خود را تصوّر می‌کند، از میان اجتماعش متصوّر می‌شود؛ در حالی که دور از اجتماعش نیست، بلکه با آن امتزاج می‌یابد.» (ضیف، ۱۹۸۱: ۱۹۹).

مشیری پیرو شعر تغزلی بود. شعر تغزلی به عنوان شاخه‌ای از ادبیات نیمایی گسترش یافت و به عنوان ادبیات مطلوب و مترقی از سوی ادبا و صاحب نظران تقویت می‌شد. کودتای ۲۸ مرداد - که خود یکی از گره‌گاه‌های تاریخ ایران به شمار می‌آید - موجب تحول در شعر و گرایش شاعران به شعر سیاسی - اجتماعی گردید (روزبه، ۱۳۸۱: ۸۴). اشعار مشیری نیز اگرچه در اوایل دارای رمانتیسم فردی بود، اما به پیروی از شعر نو فارسی و نیز تحت تاثیر شرایط اجتماعی وارد مضمون‌های انسانی مثل انعکاس جنایات جنگ، مسأله ویتنام، تبعیض نژادی و... شد (یا حقی، ۱۳۸۳: ۶۵). مشیری به عنوان شاعری مردمی با زبان ساده و گرم خود، این مسایل را در قالب رمانتیسم اجتماعی و واقع‌گرایی بیان می‌کند؛ در حقیقت، واقع‌گرایی و رمانتیسم در اشعارش بسان تار و پودی هستند که در هم بافته شده‌اند. در اینجا به بررسی عنصر عشق و مؤلفه‌های آن در اشعار این دو شاعر می‌پردازیم.

۲-۴- شعر سرودن یا عشق

عشق و امید یکی از چشم اندازهای اساسی در شعر شاعران معاصر است. شاعران با این جانمایه‌های گران سنگ خود را به ابدیت زندگی و عظمت ارزش‌ها پیوند می‌زنند و فردا را امید بخش و نوید دهنده می‌کنند و مردم را از سختی‌ها و مشکلات دور ساخته و آنان را به سوی پایداری و شور و شمع سوق می‌دهند (کیخای فرزانه، ۱۳۹۰: ۱۹۲).

آبوسنه در مورد شعر و عشق می‌گوید: «شعر در نظرم مثل عشق است. آن دو تلاشی به هم پیوسته‌اند برای ناامیدی جهان؛ دو جویبار از احساساتی سرشار و عواطفی عمیق و مطلق و تعبیر کمال یافته انسانیّت از ضرورت زیبایی و هر دو در عمق اراده بشری و خارج آن رشد می‌یابند و می‌میرند. از آن زمان که خود آگاهی یافتیم و در وجودم و زندگی‌ام تأمل کردم، بر تحقّق زندگی بر پایه دو اصل شعر و عشق تکیه کردم و آنچه تلاشم را زیاد

می‌کرد، شدت تشابه این‌ها به یکدیگر بود. عشق شجاعت بی‌خود شدن از خود برای اتحاد با محبوبه را می‌طلبد و شعر، نگرستن در چشمان حقیقت و رویارویی با ظلم و ستم و دفاع از آزادی، عدل و زیبایی است. عشق از بشریت دفاع می‌کند؛ برای دوام و استمرار که در ورای آن عزت و گرامی بودن بشریت باشد و شعر برای انسان وجود معنوی فراهم می‌کند و به وجود مادی انسان معنی و راهنمایی به سوی اشتیاق به کمال می‌بخشد. شعر با عشق در سروده‌های من آمیخته شده و این دو با هم‌اند که از درد، رنج و زیبایی سرچشمه می‌گیرند» (علامی، ۲۰۰۷: ۹۹-۱۰۰).

با تأمل در اشعار این شاعر به درستی می‌توان به کنه اعتقاد و التزام او به عشق به عنوان عنصری که مایه نجات بشر و گرامی‌داشت اوست، پی برد؛ همان‌گونه که اشعاری که در ابتدای اولین مجموعه شعری «قلبی و غازله الثوب الازرق» - که ما نیز در این پژوهش به بررسی این مجموعه اکتفا کرده‌ایم - و قبل از ورود به چکامه‌ها آمده است، گواه بر این مدعاست که خود را دوستدار و عاشق می‌پندارد:

إلی الذین یصرون علی إنقاذ الحب و مجد الانسان: إن یکن غیری قد یعزف فی نای
ذهب / فاغتفر یا شعب أن أعزف فی نای حطب / لیس فی الآله حس إن فی الروح الطرب /
أنا ما جئت أغنی إنما جئت محب (أبوسنه، ۱۹۸۵: ۵۴۱).

(تقدیم به آنانی که برای نجات عشق و کرامت انسان پایداری می‌ورزند: اگر دیگران در نی طلایی می‌نوازند/ پس ای مردم بر من ببخشاید (اجازه دهید) که در نی چوبین بدمم/ در ابزار(نی) حسی نیست؛ همانا طرب و شوق در روح و جان است/ من برای آوازخوانی نیامده‌ام، من آمده‌ام که دوستدار باشم).

عشق، ستایش زیبایی‌ها، مهرورزی و انسان‌دوستی، اصلی‌ترین خطوط محتوایی شعر مشیری به شمار می‌آید. او شاعری است که با زبان مهر سخن می‌گوید و آنگاه که اوضاع جامعه او را می‌آزارد، با زبانی نرم اعتراض می‌کند و اندوهی بر کلامش جاری است. تنها سلاح او برای جنگیدن با پلیدی‌ها، شعر و عشق است.

من مهربانی را ستودم/ من با بدی پیکار کردم.../ اما اگر پیکار نابخردان را شمشیر باید می‌گرفتم بر من نگیری/ من به راه مهر رفتم/ در چشم من شمشیر یعنی/ کسی را می‌توان کشت.../ ایمان به انسان شب چراغ راه من بود.../ تنها سلاح من در این میدان سخن بود (مشیری، ۱۳۸۰: ۹۷۵).

بنابراین، این دو شاعر عشق را در معنای حقیقی خود دریافته و آن را از زوایای جان صدا زده‌اند.

۲-۴-۱- عشق و اندوه

در دنیای کنونی که سیاهی کینه و روزمرگی‌ها جلا و روشنی انسان را که مظهر عشق و دوستی است، تیره کرده است، شاعران احساس رنج و اندوه کرده و نوعی غربت و دوری در شعرشان نمود می‌یابد. در حقیقت، این دو شاعر به نحوی جزء رسته شاعران نوستالژیک^(۱) به حساب می‌آیند و هنگامی که از عشق و هر مسأله دیگری صحبت می‌کنند، نوعی غم غربت و اندوه در اشعارشان وجود دارد. از آنجایی که هر دو شاعر گرایش به رمانتیسم داشته و یکی از اصول مکتب رمانتیسم که می‌توان در آن تفکرات نوستالژی را دید، اصل گریز و سیاحت است، بنابراین، آزرده‌گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، چیزی است که در اشعار اَبوسنه و مشیری قابل رؤیت است (سید حسینی، ۱۳۶۶: ۹۹). نوستالژی یا غم و اندوه در اثر عوامل متعددی در فرد ایجاد می‌گردد: از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی که باعث گریستن و مرثیه خواندن شود، حبس، تبعید، حسرت برگزیده که عامل گله و شکایت از اوضاع زمان می‌گردد، مهاجرت، یادآوری خاطرات کودکی و نوجوانی، غم و درد، پیری و اندیشیدن به مرگ و سایر مواردی که جنبه روحی- روانی دارد (شریفیان، ۸۷-۱۳۸۶: ۶۴).

اَبوسنه شاعری نوستالژیک است و حزن و اندوه خصیصه اصلی و بارز در اشعار اوست؛ چرا که شرایط جامعه و التزام این شاعر به جامعه و گذشته و کودکی‌اش و سفر از دیار و روستایش به شهر در اوان نوجوانی بر شدت حزن در اشعارش می‌افزاید. به عنوان مثال، در قصایدی که در توصیف روستای خود در تقابل با شهر سروده، این مشخصه بارز و آشکار

است. البته باید اشاره نمود در اشعار او شهر و روستا دو نماد هستند و در حالت رمزی به کار گرفته شده‌اند. او در توصیف دخترکی که از خلوت روستا به غربت شهر آمده است، این گونه می‌سراید:

أنا يا أمّاه مذجّئت إلی هذی المدینه / أصنع الشای لناس غرباء / أمسح الارض بثلج فی الشتاء / أنا یا أمّاه مذجّئت سجینه / و وجوه الناس لا تعرفنی / و وجوه الناس یا أمی حزینه / ربما أفتح فی قلبی بابا للریاح / أتمنی أن أری فی قریتی وجه الصباح (أبوسنه، ۱۹۸۵: ۵۹۸).

(آه مادرم! از زمانی که به این شهر آمده‌ام / برای غریبه‌ها چای درست می‌کنم / در زمستان برف‌های زمین را پاک می‌کنم / آه ای مادرم! از آن زمان که آمده‌ام، زندانی‌ام / مردم مرا نمی‌شناسند / ای مادرم! چهره‌های مردم اندوهگین است / دوست دارم روزنه‌ای را برای نسیم‌ها در قلبم بگشایم / به این امید که بتوانم سپیده‌صبح را در روستایم ببینم).

یا در «قصیده حین فقدتک» به اندوهی که در یاد و خاطر محبوبه (وطن) دارد، می‌توان پی برد:

هذی اللیله حین فقدتک ماتت کل الأجراس / و کما یفقد إنسان منتظر أحبابه / عینیه، لیله عاد الأحباب / کانت أقدام الحزن علی قلبی / حین فقدتک (همان: ۵۴۷).

(امشب که تو را از دست دادم، تمام زنگ‌ها مردند / خاموش شدند) / و بسان انسانی که چشم انتظار عزیزانش است / ولی در شب بازگشت آن‌ها، چشمانش را از دست می‌دهد / من نیز آنگاه که تو را از دست دادم / اندوه‌ها بر روی قلبم گام نهادند).

فریدون مشیری، شاعر کوچه‌خاطره‌هاست، و محبوبترین شعر او نیز شعر «کوچه» است؛ در حقیقت، می‌توان گفت شناسنامه شعری اوست. هنگامی که خواننده شعر «کوچه» را می‌خواند، رنگی از حزن و اندوه را می‌بیند که در سراسر این شعر پاشیده شده است. می‌توانیم در ابیات پایانی به وضوح، نوستالژی ناشی از دوری معشوق را حس کنیم:

رفت در ظلمت غم آن شب و شب‌های دگر هم / نگرفتی دگر از عاشق آزرده خبر هم / نکنی دیگر از آن کوچه گذر هم... / بی تو اما به چه حالی من از آن کوچه گذشتم (مشیری، ۱۳۸۰: ۴۰۵).

یا در سروده‌ای که برای دخترش بهار دارد، از جامعه یاد می‌کند؛ برگزیده و لذت‌های آن حسرت می‌خورد و جامعه آرمانی خویش را ترسیم کرده و اکنون برای فرزندش که از این چنین آرمان شهری دور است و مأیوس و ناامید زندگی می‌کند، اندوهگین است:

اما بهار من / این بسته بال کوچک / این بی‌بهار و باغ / با بال های خسته در ایوان تنگ
خویش / در شهر زشت ما اینجا که فکر کوتاه و دیواره بلند / افکنده سایه بر سر و سرنوشت
ما / تنها چه می‌کند / می‌بینمش غمگین در ژرف این حصار / در حسرت شنیدن یک نغمه
نشاط (همان: ۳۸۴).

این دو شاعر به درستی، حقیقت و جوهره عشق را دریافته‌اند که نعمتی است از ذات حق برای مخلوقاتش تا مایه جان‌بخشی کائنات باشد. عشق در اشعارشان شامل مؤلفه‌هایی چون عشق فردی، عشق به وطن، عشق به انسانیت، عشق به آزادی و صلح و... است که در اینجا به ذکر این مؤلفه‌ها می‌پردازیم.

۲-۴-۲- مؤلفه‌های عشق

۲-۴-۱- عشق فردی

حسن نوفل درباره زن در آثار ابوسنه این گونه سخن به میان آورده است: «عشق در نگاه ابوسنه از عمومیت و کلیتی خاص برخوردار است؛ چرا که او شاعری انسانی است. شعر او آنگاه که در هر زمان و مکان به انسان منسوب می‌گردد، هدفش بررسی مسایل کلی انسانی است و نه تجربه‌های عشق شخصی؛ هر چند که در تمام قصاید شعری وی، با واژگانی مثل حیبتی، حبی و... مواجه می‌شویم. از این رو، زن در تمامی اشعار ابوسنه در قالب رمز قرار گرفته است. گمان می‌کنم اگر شعر او به زبان‌های دیگر ترجمه شود، و خواننده به این قصاید تنها نگاهی گذرا و سطحی داشته باشد، دچار خطا می‌گردد و آنچه حس می‌کند، این نکته است که شاعر به طور کلی با گرایش انسانی در شعر بیگانه است و قصاید او همگی دارای رنگ عاطفی هستند؛ در حالی که این گونه نیست» (نوفل، ۱۹۹۵: ۴۴).

بنابراین، ابوسنه همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، میان عشق فردی و عشق جمعی ارتباطی تنگاتنگ برقرار کرده و در میان اشعار او کمتر قصیده‌ای را می‌توان یافت که در وصف و یاد یک معشوق خاص گفته شده باشد. همواره زن یا محبوبه او، وطن، یاد و خاطره آن و یا

ارزش های انسانی ای همچون آزادی و عدالت و... می‌باشد و او در حقیقت، شاعری اجتماعی است. بارزترین نمونه، قصیده « قلبی و غزاله الثوب الأزرق » اوست، که شعری وطنی است؛ گر چه شاید در نگاه نخست، برداشت چنین مفهومی متصور نباشد. کما اینکه علاوه بر این امر، از اساطیر نیز در آن استفاده کرده است:

قلبی عار یا غزاله الثوب الأزرق / عار فوق صفاف التاریخ یلوح و یغرق / عین دامعه
تبیکی کل ضریح / منذ الانسان الاول لم یعرف قلبی ثوبا إلا الریح (ابوسنه، ۱۹۸۵: ۵۹۲).
(قلبم برهنه است، ای بافنده لباس آبی! / برهنه بر کرانه تاریخ می درخشد و غرق
می گردد / چشمی گریان که بر قبرها می گرید / و قلب برهنه ام از روز ازل تا کنون جز
نسیم، پوششی را به خود ندیده است).

اما مشیری در اشعارش به سادگی و با تصویری روشن به توصیف عشق خود می‌پردازد
و در یاد و خاطر معشوق سخن‌ها می‌سراید. بارزترین و شاخص‌ترین نمود این عشق در
شعر «کوچه» است. شعری لطیف از مجموعه عاشقانه‌های دهه‌های گذشته که تا این زمان
مورد توجه تمامی اقشار جامعه است:

بی تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم / همه تن چشم شدم خیره به دنبال تو
گشتم... / آسمان صاف و شب آرام / بخت خندان و زمان رام / خوشه ماه فروریخته در
آب... (مشیری، ۱۳۸۰: ۴۰۳-۴۰۲).

بیان خاطره مشیری در کوچه آشنایی، خاطره عشقی سالم، شرم‌آلود، شیرین، غم‌انگیز و
نه چندان متعالی است (مشیری، ۱۳۷۵: ۸۳). در «آخرین جرعه این جام» با عشقی عمیق‌تر
از آنچه در کوچه است، برمی‌خوریم؛ طبیعت‌گرایی توأم با آهنگ موسیقی درونی در کنار
حسرت و اندوه عشق که نوع و میزان علاقه عاشق به معشوق را بیان می‌کند:

من مناجات درختان را هنگام سحر / رقص عطر گل یخ را با باد / نفس پاک شقایق را
در سینه کوه / صحبت چلچله‌ها را با صبح... / همه را می‌شنوم، می‌بینم / من به این جمله
نمی‌اندیشم؛ به تو می‌اندیشم! ای سراپا همه خوبی، تک و تنها به تو می‌اندیشم... / تو بمان با

من تنها تو بمان / در دل ساغر هستی تو بجوش / من همین یک نفس از جرعه جانم باقیست /
آخرین جرعه این جام تهی را تو بنوش (مشیری، ۱۳۸۰: ۴۹۶-۴۹۴).

۲-۲-۴-۲- عشق به وطن

أبو سنّه شاعری وطن پرست است. وی غالباً وطن و یاد وطن را بسان معشوقه اش مورد ستایش قرار می دهد. گویی که بامعشوقه اش به گفتگو نشسته و از اندوهها و دردهایش با او سخن می گوید؛ به گونه ای که خواننده، پس از اندکی تأمل، پی می برد که وطن مد نظر شاعر بوده است؛ البته شاعر این کار را به جهت تاثیرگذاری عمیق تر و احیانا بنا بر مقتضیات زمان و اختناق موجود در آن برهه زمانی، انجام می دهد:

فی السادسة مساء من کل مساء / کانت تأتي الذکری / ذکری العشب النابت فی
الکلمات / ذکری اول حلم فی لیل العمر... / حین فقدتک کانت اقدام الحزن علی
قلبی (أبو سنّه، ۱۹۸۵: ۵۴۸-۵۴۷).

(در ساعت شش هر عصر / یاد و خاطره ای به ذهنم می آید / یاد و خاطره گیاه رسته
در واژه ها / یاد و خاطره اولین رویا در شب زندگی / آنگاه که تورا از دست دادم، اندوهها
بر روی قلبم پا گذاشتند).

و یا در جایی دیگر، اوج علاقه خود را به ملت و وطن ابراز می کند:
و لحسن وجهک أنت یا شعبی أرتل غنوتی / فالتلج یسکن کل درب غیر دربک / و أنا
یهددنی الصقیع و ما عرفت الدفء یوماً غیر حبک (همان: ۶۷۳).

(ای ملت! من به خاطر زیبایی سیمای تو آواز سر می دهم / سردی بر هر آستانی
غیر آستان تو سکنی می گزیند / سردی و نومیدی مرا تهدید می کند، درحالی که من جز
عشق تو هیچ گرمایی نیافته ام).

در قصیده «إلی الذین یغنون لغيرک» نوعی عتاب دارد بر تمامی افرادی که در خدمت
غیر وطن هستند. موسیقی شعری درونی و بیرونی ابیات نیز به این خشم آمیخته با اندوه
همراه می شود که این خشم و اندوه ناشی از علاقه و حبّ وطنی اوست تا اینکه از حس
درونی خود پرده بر می دارد:

فقل لهم بأننی / بأعینی و شعری الذی وهیتنی / و قلبی الذی فرشته علی مساحتک / عبرت
عن صبابه العصور عندما کتبت لک (همان: ۷۰۴-۷۰۳).

(به آن‌ها بگو که من / باچشمانم واحساسی که تو (وطن) به من بخشیده‌ای / و قلبی که
آن را برآستانت گسترانده‌ام / آنگاه که برای تو نوشتم، از ره گذار عشق دوران گذر
کردم).

مشیری در بیان عشقش به وطن همواره نگاه به فردوسی و حماسه‌سرایی‌هایش داشته
است تا جایی که شعری به نام «خروش فردوسی» دارد؛ با الفاظی سنگین و در وزنی
حماسی، در باره آن روزهایی که خرمشهر در دست بیگانگان بود، اینگونه می‌سراید:
ای خشم به جان تاخته! توفان شرر شو / ای بغض گل انداخته! فریاد خطر شو / ای روی
برافروخته! خود پرچم ره باش / ای مشت برافروخته! افراخته‌تر شو (مشیری، ۱۳۸۰: ۷۱۸).

ویا در پاسخ به دوست آزادی‌خواه و ایران‌دوست خویش که در سال ۱۳۵۲ از ایران
کوچ می‌کند و وی را تشویق به رفتن می‌کند، بیان می‌دارد که تو را غم نابسامانی‌ها از بین
برده است و ظلم و ستم رفیقان نیمه‌راه، تو را به این کار واداشته است و در پایان می‌گوید:
من اینجا ریشه در خاکم / من اینجا عاشق این خاک از آلودگی پاکم / من اینجا تا نفس
باقی است، می‌مانم... / من اینجا روزی آخر از ستیغ کوه چون خورشید / سرود فتح
می‌خوانم / و می‌دانم / تو روزی باز خواهی گشت (همان: ۷۲۸).

۲-۴-۲-۳-عشق به آزادی و صلح

آزادی، آنچه که خداوند از آغاز خلقت انسان در وجودش نهادینه ساخت، آنچه که
امروزه به عنوان یک اصل از اصول حقوق بشر شناخته شده و دولتمردان برای حفظش
اندیشه می‌کنند. ابوسنه در مورد واژه آزادی می‌گوید: «در میان واژگان، واژه‌ای زیباتر و
دل‌انگیزتر و هیجان‌آمیزتر از واژه «آزادی» نیست. ابوسنه همواره تاکید می‌کند سخن
من از آزادی صرف صحبت از آن نیست؛ بلکه هدفم، بیان ایمانم به آزادیت (ابوسنه، بی
تا: ۲۴۲). ابوسنه در همان مجموعه اول شعری اش در قصاید مختلف «طفله القمر»، «فدائی
إلی حبیبته»، «الموت یزور المدینه»، «عوده إلی المعبد» از آزادی سخن می‌گوید، و گاهی

تأکید دارد تا این آزادی را از طریق جنگ به دست بیاورد؛ مثلاً در قصیده «مرثیه شهداء الجزایر» می‌سراید:

صبت فی القلب جمیع الأنهار / الأنهار المليون الحمراء / رقدوا حقل بذور / فلکی نحیا
لابد نموت / فالبذرة لاتنمو إن لم تأكلها الارض / ما أروع أن تفدی بعض الأجيال لبعض
(أبو سنه، ۱۹۸۵: ۵۸۶-۵۸۵).

(جویبارها در قلم جاری شدند / میلیون‌ها جویبار سرخ فام / در کشتزارها آرام گرفتند /
پس برای زنده شدن، نخست باید جان داد / دانه تا در زمین قرار نگیرد، رشد نمی‌کند /
چقدر با شکوه است که برخی نسل‌ها فدای نسلی دیگر شوند).

در حقیقت، می‌توان گفت که قصیده «أغنية لفيدل» نوعی سرود آزادی است که در
مرگ فیدل کاسترو^(۲) سر داده است:

فی غرب الأطلنطی عاشق / صارت كوبا بين يديه حدائق / و انا جئت أغنى لحن
الحرية (همان: ۶۱۹).

(در غرب آتلانتیک دلباخته ای است / که کوبا در نظرش همچون باغستان‌هایی است /
و من آمده‌ام که ندای آزادی برآورم).

در قصیده «الدمعه والسیف» دعوت به صلح می‌کند؛ در جایی که احساس می‌کند جنگیدن،
کشتار مردم و نابودی نسل‌ها را در پی دارد. جنگی که خنده‌ها را می‌خشکاند، ضعیفان را
در کام خود فرو می‌برد، عاشقان را از یکدیگر جدا می‌سازد، در انتظار توگد کودکان می
نشیند تا جانشان را بستاند و سرانجام، هراس وجود همه را فرا می‌گیرد و در این میان،
آنچه هست، تنها اشک و شمشیر است:

أن تصبح كل طقوس الحقد شعار العالم / أن تتحجر كل البسمات / فی وجه الظالم / أن
یتآكل فی الظل جمیع الضعفاء / أن تنمو عاصفه سوداء / تستقبل ميلاد الاطفال / أن ينحل
عناق العشاق / کی تنمو أجنحة الخوف / لا شيء سوى الدمعه والسیف (همان: ۵۵۳-۵۵۰).

(راه و رسم کینه‌ورزی شعار و پیشه جهان شد / که تمام لبخندها بخشکند / در چهره
ستمکار / و همه ضعیفان در این میان قربانی شوند / و طوفانی سیاه شکل گیرد / به انتظار توگد

کودکان / و اینکه عاشقان از هم جدا شوند / و ترس، پر و بال گیرد / آری، چیزی جز اشک و شمشیر وجود ندارد...).

مشیری نیز در بیان آزادی از سکوتی سخت و خفقانی فریاد می‌زند؛ در حقیقت، به دنبال دنیایی است که در آن بتواند زندگی کند:

من به دنبال فضایی می‌گردم - لب بامی - سر کوهی - دل صحرایی / که در آنجا نفسی تازه کنم... و در پایان من هوارم را سرخواهم داد / چاره درد مرا باید این داد بکند / از شما «خفته چند» / چه کسی می‌آید که با من فریاد کند (مشیری، ۱۳۸۰: ۶۲۵).

در شعر «شکوه رستن» التفات بسیار زیبایی دارد؛ با الهام از حیات و رویش مجدد طبیعت، امید و آزادی را برای انسان کاملاً ملموس و ممکن می‌سازد:

زمین به ما آموخت / ز پیش حادثه باید که پای پس نکشیم / مگر کم از خاکیم / نفس کشید زمین / ما چرا نفس نکشیم (همان: ۶۵۷).

شاعر با اندوهی تمام و انزجاری فراوان به شیوه‌ای خطابی در «باتمام اشک هایم» دعوت به صلح می‌کند:

ای نگهبانان آزادی / ای نگهبانان صلح / شرمتان باد ای خداوندان قدرت بس کنید... / دست‌ها از دستتان ای سنگ چشمان، بر خداست / گرچه می‌دانم / آنچه بیداری ندارد، خواب مرگ بی‌گناهان است و وجدان شماس / با تمام اشک هایم، باز - نومیدانه - خواهش می‌کنم / بس کنید، بس کنید (همان: ۶۹۰-۶۸۹).

۲-۴-۲-۴-عشق به انسانیت

در این ره گذار تنگ و تاریک جهان که مرگ انسانیت و مهربانی بیداد می‌کند، شاعرانی چون مشیری و ابوسنه سعی دارند چراغی، هر چند کم نور، فرا راه انسان بیافروزند. ابوسنه به عنوان شاعر مهر از مرگ انسانیت در قصایدش سخن به میان می‌آورد. از انسان هایی می‌گوید که حقد و کینه می‌ورزند؛ انسان هایی که دنیایشان پراز کینه

وسپاهی شده. در قصیده « مرثیه شهدای الجزائر » از قتل عام و جنگ‌های نابرابر، اندوهگین است و برانسانیت از دست‌رفته حسرت می‌خورد:

كان القمر حزينا يجتاز حدود مدینتهم / و يموت بعيدا فی طرف العالم / ما كان القمر يطیق بأن یبصر یوما / فی افواه الاطفال خناجر بدل حلوی / أن تخرس فی قلب العاشق نجوی (أبو سنه، ۱۹۸۵: ۵۸۳).

(ماه، اندوهگین از حوالی شهر آن‌ها گذشت / تا برای همیشه در کرانه دور دست عالم بمیرد / ماه توان آن ندارد که ببیند روزی / در دهان‌های کودکان به جای شیرینی، خنجر قرار گیرد / و در قلب عاشقان نجوی محبت خاموش گردد).

شاعر از وجود انسان‌نماها در جامعه خویش خبر می‌دهد؛ افرادی که مشتاقانه برای مرگ انسان‌ها تلاش می‌کنند، افرادی که وجودشان از عشق دروغین سرشار شده است. شاعر می‌خواهد که به چنین افرادی دل‌نسیاریم و گذری به خیانت‌های مردم کوفه و شام دارد؛ که در حقیقت، نقطه اوج مرگ انسانیت بود:

لا تسلماوا إلیهم قلوبکم / و لو أتى النهار شافعا لهم / و لو بکی الصفصاف فی عیونهم / لأنهم سیسرقون حکم... / و لو دخلتم بیوتهم / فسوف تقرأون فی جدرانها / خیانه المسیح / اولئک الذین خالفوا محمدا و تابعوه / اولئک الذین عانقوا الحسن ثم قاتلوه (همان: ۵۷۸-۵۷۵).

(به آن‌ها دل‌نسیارید / حتی اگر روز شفاعت‌گر آن‌ها شود / و حتی اگر درخت بید در چشم آن‌ها گریه کند / چرا که آن‌ها عشقتان را به یغما خواهند برد / اگر به خانه‌هایشان وارد شوید / بردیوارهایشان خیانت مسیح را خواهید دید / اینان کسانی هستند که با محمد (ص) مخالفت نمودند؛ در حالی که پیروش بودند / اینان کسانی هستند که حسین (ع) را یاری کردند؛ سپس، او را کشتند).

در ادامه، تصویر این افراد را شرح می‌دهد:

إن بسموا فالإبتسام فی شفاههم / خناجر تشاق أن تغیب فی ظهورکم / لا تسلماوا إلیهم قلوبکم / فهولاء سوف یسرقون حکم / و سوف یغلقون فی وجوهکم / أبوابهم لأنهم / قد

أغرقوا قلوبهم/ فی أسفل الخلیج/ و یجلسون فی غلاله المساء/ مثلجین یغزلون
حقدهم(همان).

(اگر بخندند، پس لبخندشان/ خنجر هایی است که مشتاقند در سینه های شما پنهان
گردند(فرو روند)/ به آن ها دل مسپارید/ پس آن ها عشق شما را خواهند دزدید/ و
درهایشان را به روی شما/ خواهند بست چرا که آن ها/ قلب هایشان را در پایین خلیج به
دریا سپرده و غرق کرده اند/ در زیر پرده شب خونسردانه می نشینند/ و رشته های کینه و
دشمنی می ریسند).

یکی از بن‌مایه‌های مهم شعر فریدون مشیری انسانیت است. در روزگار مرگ انسانیت،
او می‌کوشد که تمام توان و ذوق شاعری خود را به کار گیرد تا اعجاز محبت را بنمایاند و
خوبی‌ها و مهربانی‌ها را رواج دهد، در شعر «اشکی از گذرگاه تاریخ» با صراحت مرگ
انسانیت را فریاد می‌کند:

روزگار ما، روزگار مرگ انسانیت است، سینه‌ها از خوبی تهی است/ صحبت از
آزادگی، پاکی، مروت، ابلهی است/ صحبت از موسی و عیسی و محمد(ص) نابجاست.../
صحبت از پژمردن یک برگ نیست/ وای جنگل را بیابان می‌کنند!/ دست خون‌آلود را در
پیش چشم خلق پنهان می‌کنند.../ صحبت از مرگ محبت، مرگ عشق/ صحبت از مرگ
انسانیت است (مشیری، ۱۳۸۰: ۴۹۲-۴۹۱).

همواره درون‌مایه اومانیزم (انسان‌نگری) در شعرهای همه دوره‌های مشیری وجود دارد
و شعر مشیری شعری متعهد است (مشیری، ۱۳۷۵: ۱۲۷). در تمام این قصاید مشیری نیز
مانند آبوسنه از انسان‌هایی که عشق دروغین دارند و مهربانی در وجودشان مرده است، با
حسرت و اندوه یاد می‌کند و گاهی به نماد روی می‌آورد. ستاره نمادی است برای کسی
که از این دنیا دور است:

ای ستاره‌ای که پیش دیده منی/ باورت نمی‌شود که در زمین/ هر کجا به هر که
می‌رسی/ خنجری میان مشت خود نهفته است/ پشت هر شکوفه تبسمی/ خار جانگزای

حیله‌ای شکفته است..../ای ستاره باورت نمی‌شود: در میان باغ بی‌ترانه زمین / ساقه‌های سبز آشتی شکسته است / لاله‌های سرخ دوستی فسرده است. (مشیری، ۱۳۸۰: ۴۴۹-۴۴۸).

مشیری در قصاید بسیاری فریادی از عشق به انسانیت برمی‌آورد تا به گوش مردمان برساند. از جمله «خوشه اشک»، «از تماشاخانه دنیا» و...

آنچه بیان شد، تنها اندکی از جان‌مایه‌های شعری ابوسنه و مشیری بود، دو شاعر انسان‌دوست و صلح‌طلب که همواره با تیر کلامشان بدی‌ها و ستم‌ها را مورد هدف قرار داده‌اند. افرادی که به خاطر وجدان پاک انسان، همین عشق به حقیقت و علاقه به وطن را سروده‌اند و می‌دانند انسان امروز، بیش از هر چیز تشنه و نیازمند انسانیت است و دوی درد بشر را در یک کلام، دوستی می‌پندارند. پس هر آنچه را که ضروری و لازمه زندگی بشریت می‌دانند، تحت لوای واژه عشق می‌آورند که مفهومی عام و پیچیده- به پیچیدگی تنگناها و گذرگاه‌های دنیا و مردمانش- دارد.

عشق، عریانی روح شاعر را به مهر می‌پوشاند و این را نوید می‌دهد که فردا روز امیدبخشی است. مهر او نبردافزاری می‌شود تا با تقدیر خویش پنجه در پنجه افکند. حضور عشق بهشتی است که گریز از جهنم را توجیه می‌کند (کیخای فرزانه، ۱۳۹۰: ۱۹۵). ابوسنه همواره با عشق و محبت ورزیدن انسان‌ها جامعه آرمانی‌اش را تحقق می‌بخشد. اگر آن باشد، مردم به فکر نابودی هم نیستند و زمان برایشان زیباست:

لکن یا حبی لو أن مدینتهم عشقت / ما فکر إنسان فی أن یقتل زمنه / کان سییحت عن عمر لیضاف إلى العمر... / لکن یا حبی لو أن مدینتهم عشقت / لو خرجت من بین عقارب ساعتها / لو نسیت ان الزمن یمر / وإنظفاً نیون الإعلانات / وأضاء القلب / لتکرر یا حبی الواحد هذا الحب (ابوسنه، ۱۹۸۵: ۴۴۹-۴۴۸).

(اما ای عشق من! اگر شهرشان عاشق بود / هیچ کسی به وقت کشی و اینکه زمانش را بیهوده سپری کند، نمی‌اندیشید / بلکه در تکاپوی آن بود که بر عمر خود بیفزاید / اما ای عشق من! اگر شهرشان عاشق بود / اگر زمان را از چارچوب شمارش ساعت بیرون می‌آورد / اگر فراموش می‌کرد که زمان می‌گذرد / و اگر چراغ‌های تابلوهای

آگهی‌ها خاموش می‌شد/ و در عوض قلب روشن می‌گردید/ تو ای عشق یگانه من!
این عشق را تکرار می‌کردی).

در قصیده «لا تسأل» که در اوصاف ترس است و از محبوبه خود ترس را دور می‌کند،
عشق را آغاز و پایان کار می‌داند که نهایتاً پیروزی است؛ قصیده را با نوعی درخواست
شروع می‌کند:

لا تسأل حبیبتی و ما نهایه المطاف / فالبحر لایبین عن شواطئ لمن یخاف / والعاشق
الجبسور یکره السؤال / الأفق فی عینیه خطوتان / و البحر ضربتان بالمجذاف... / لا تسأل
فلیس من نهایه لذلك السفر / الحب کان بدءنا / والحب یا حبیبتی نهایه المطاف (همان:
۵۴۳-۵۴۵).

(ای محبوبه من! از من می‌پرس که فرجام سفر چیست/ پس کسی که می‌ترسد، نمی
تواند ساحل دریا را نیک بنگرد/ عاشقی که شهامت و شجاعت دارد، سؤال نمی‌پرسد/
رسیدن به افق در نظر او، دو گام بیش نیست/ وهمه طول دریا را با دو پارو درمی‌نورد.../
از من می‌پرس! این سفر، سرانجامی ندارد/ ای محبوبه من! عشق آغاز کار ما بود/ و بدان که
سرانجام این سفر نیز عشق است).

تمام سخن ابوسنه را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد؛ عشق از نظر او مایه جان‌بخشی
و امید زندگی انسان هاست.

مشیری نیز جامعه آرمانی خود را این گونه وصف می‌کند:

در سایه‌زار پهنه این خیمه کبود/ خوش بود اگر درخت، زمین، آب، آفتاب مال کسی
نبود/ یا خوشر بگویم مال تمام مردم دنیا بود/ دنیای آشنایان دنیای دوستان/ یک خانه
بزرگ جهان و جهانیان/ یک خانواده بسته به هم تار و پود جان/ باهم برای هم
(مشیری، ۱۳۸۰: ۷۲۳).

تحقق چنین آرمان شهری ممکن نیست مگر با عشق و محبت و سخن خود شاعر گواه

آن است:

همین نه جان به ره دوست می‌فشانم شاد/ به جان دوست، که غم‌خوار دشمنم با عشق /
به دست بسته‌ام ای مهربان نگاه مکن / که بیستون را درافکنم با عشق / دوی درد بشریت
یک کلام باشد و بس / که من برای تو فریاد می‌زنم: با عشق (همان: ۱۰۷۴).

۳- نتیجه‌گیری

۱- زبان شعری هر دو شاعر ساده، قابل فهم و دارای اسلوبی روان است؛ البته مشیری با زبانی نرم، ساده و صمیمی تر نسبت به اُبوسنه شعر می‌سراید تا جایی که شعر او را به شعر سعدی مانند کرده‌اند.

۲- جوهر و اساس موضوع شعری هر دو، عشقی است با بار معنایی بسیار والا که از محبت‌های سطحی فراتر رفته و مایه جان‌بخشی و امید زندگی انسان‌ها شده است.

۳- شرایط اجتماعی و تحولات سیاسی در غنای اشعار عاشقانه این دو شاعر بسیار تاثیرگذار بوده است؛ به طوری که موجب گرایش این دو از رمانتیسم محض به واقع‌گرایی نسبی گردیده است.

۴- هر دو شاعر از عشق به وطن، آزادی، انسان‌دوستی، زندگی آرام و... سخن گفته‌اند.
۵- مشیری و اُبوسنه در پروراندن موضوع عشق نسبت به یکدیگر تفاوت دارند؛ به طوری که اُبوسنه از همان اوان شاعری اش از عشق فردی سخن نمی‌گوید و همواره زن در اشعارش نماد و رمزی است برای وطن، آزادی و...، اما مشیری از رمانتیسم فردی به رمانتیسم اجتماعی و واقع‌گرایی نسبی روی آورده است.

یادداشت‌ها

- ۱- nostalgia واژه فرانسوی است بر گرفته از دو سازه یونانی (nostos) به معنای بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج در فارسی این واژه معادل غم غربت، اندوه و حسرت است.
- ۲- فیدل کاسترو، ۱۳ اوت سال ۱۹۲۶ در شهر بیران واقع در استان اورینته کوبا به دنیا آمد؛ خانواده او از زمین داران مرفه بودند... مهم‌ترین خصلت سیاسی فیدل عقاید و نظرات ضد آمریکایی او بود. او از زمانی که نیروهای انقلابی کوبا حکومت استبدادی «فلوخنسیو باتیستا» را در سال ۱۹۵۹ سرنگون کردند، قدرت را در این کشور در دست گرفت؛ پس از به دست گرفتن حکومت در کوبا مخالفت با سیاست‌های آمریکا در کوبا و آمریکای جنوبی را سرلوحه سیاست‌های خود قرار داد. فیدل کاسترو که به مدت ۴۹ سال قدرت را در کوبا در دست داشت. در تاریخ ۱۷ فوریه ۲۰۰۸ از تلاش برای تصدی یک دوره ریاست جمهوری

جدید در کشورش منصرف شد و برادر ۷۶ ساله‌اش « راثول کاسترو » در تاریخ ۲۴ فوریه ۲۰۰۸ جانشین وی شد.

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

- ۱- اَبوسَنه، محمد ابراهیم، (۱۹۸۵م)، **الاعمال الشعریه (المقدمه لصبری حافظ)**، قاهره: مکتبه مدبولی، الطبعة الأولى.
- ۲- براهنی، رضا، (۱۳۷۱ ه.ش)، **طلا در مس**، تهران: ناشر نویسنده، چاپ اول.
- ۳- حافظ، (۱۳۸۵ ه.ش)، **حافظ نامه**، بهاء‌الدین خرمشاهی، بخش اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۴- روزبه، محمد رضا. الف) (۱۳۸۱ ه.ش)، **ادبیات معاصر ایران (شعر)**، تهران: روزگار، چاپ اول.
- ۵- -----، ب) (۱۳۸۱ ه.ش)، **ادبیات معاصر ایران (نثر)**، تهران: روزگار، چاپ اول.
- ۶- -----، (۱۳۸۳ ه.ش)، **شعر نو فارسی**، شرح، تحلیل و تفسیر، تهران: حروفیه.
- ۷- سید حسینی، رضا، (۱۳۶۶ ه.ش)، **مکتب‌های ادبی**، تهران: نیل.
- ۸- ضیف، شوقی، (۱۹۸۱م)، **فی النقد الادبی**، قاهره: دارالمعارف، الطبعة السادسة.
- ۹- علامی، عبدالحکم، (۲۰۰۷م)، **محمد ابراهیم اَبوسَنه؛ الخطا والأثر**، قاهره: الهیئه العامه لقصور الثقافة، الطبعة الأولى.
- ۱۰- عیاد، شکری، (۱۹۷۸م)، **الرؤیه المقیده؛ دراسات التفسیر الحضاری للادب**، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب، الطبعة الأولى.
- ۱۱- مشیری، فریدون، (۱۳۸۰ ه.ش)، **بازتاب نفس صبحدمان**، کلیات اشعار، جلد اول و دوم، تهران: چشمه، چاپ سوم.
- ۱۲- مشیری، مهشید، (۱۳۷۵ ه.ش)، **چهل سال شاعری؛ نگاهی به شعر فریدون مشیری**، تهران: البرز.
- ۱۳- نوفل، یوسف حسن (۱۹۹۵م)، **أصوات النص الشعری**، قاهره: شرکه المصریه العالمیه للنشر لونجمان، الطبعة الأولى.
- ۱۴- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۳ ه.ش)، **جویبار لحظه‌ها**، تهران: جامی، چاپ ششم.
- ۱۵- یعقوبشاهی، نیاز، (۱۳۷۳ ه.ش)، **عاشقانه‌ها**، تهران: هیرمند، چاپ اول.

ب) مجله‌ها

- ۱۶- اَبوسَنه، محمد ابراهیم، (بی تا)، «**رؤیه محمد ابراهیم اَبوسَنه**»، مصر به نقل از پایگاه اطلاع

۱۷- شریفیان، مهدی، (زمستان ۸۶-بهار ۸۷ ه.ش)، «بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار

فریدون مشیری»، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)، شماره ۶۸-۶۹.

۱۸- فرشید، سیما و شاهین زاده، فرشته، (بهار ۱۳۸۲)، «مقایسه مفهوم عشق افلاطونی در

استدوفل و استلا اثر سر فیلیپ سیدمن و نظر بازی در دیوان حافظ»، فصلنامه

مطالعات ادبیات تطبیقی، سال چهارم، شماره ۱۳.

۱۹- کیخای فرزانه، احمدرضا، (پاییز و زمستان ۱۳۹۰ ه.ش)، «عشق و امید در شعر برخی از

شاعران معاصر ایران»، پژوهشنامه ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال نهم،

شماره هفدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۹۱-۲۱۰.

پایان نامه

۲۰- الوقاد، نسرين، (۲۰۰۷)، «الثوب الأزرق؛ دراسة في شعر محمد إبراهيم أبوسته و حياته»،

اشراف الدكتور كمال احمد غنيم، مقدمه الى قسم اللغة العربية بكلية الآداب في الجامعة الإسلامية

بغزه.